حکومت ضد «استقلال»

▪داستان جدایی بحرین ▪۲۴ هزار مستشار آمریکایی در ایران ▪نفتی که هرگز ملی نشد

چگونه بحرین از ایران جدا شد؟

وقتی بی‌کفایتی شاه دختر ایران را شوهر داد!

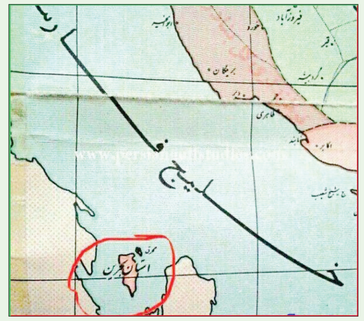

یکی از مهمترین وقایع دوران پهلوی دوم که اساسا نه تنها استقلال عملی ایران را نقض کرد بلکه پا را فراتر هم گذاشت و موجب جدایی بخش مهمی از خاک ایران شد ماجرای جدایی جزیره بحرین از ایران است. اتفاقی که در بسیاری از متون به عنوان تلخ‌ترین و مهمترین اتفاق حاکمیتی-جغرافیایی نام برده می‌شود و از آنجایی که یک کشور خارجی عامل اصلی این اتفاق بود به عنوان یک توطئه طراحی شده و نظام یافته در افکار عمومی به حساب می‌آید. در ادامه گزارشی از این واقعه تلخ را می‌خوانید:

بحرین که از دیرباز و حتی پیش از اسلام جزء لاینفک ایران محسوب می‌شد، در نگاه انگلیسی‌ها بسیار خوش درخشیده بود و سال‌ها سیطره خود را بر این گوشه از خاک وطن‌مان ندا داده بودند. در همه اسناد و متن‌هایی که نه تنها به یکی دو سده اخیر که مربوط به قرن‌های گذشته است بحرین به عنوان جزئی از ایران شناخته شده که تا پیش از حضور انگلیسی‌ها در منطقه به طور تام و تمام ذیل حکومت مرکزی ایران تعریف می‌شده است. در دوران پهلوی دوم و سلطنت محمدرضا و دقیقا در آن‌ماه ۱۳۴۶ که کشور به ۱۴ استان تقسیم شد، عنوان چهاردهمین استان به بحرین اختصاص داده شد و دو کرسی نمایندگی در مجلس شورای ملی برایش درنظر گرفته شده بود. با این حال خوش‌رقصی محمدرضا پهلوی مقابل بریتانیا، ۲۳ مرداد ۱۳۵۰، بحرین را از سرزمین مادری جدا کرد! در سال ۱۳۴۷ انگلستان که پس از ۱۵۰ سال حضور استعماری، آهنگ خروج از خلیج‌فارس را کرده بود، برای اینکه همزمان با این خروج، منافع استعماری‌اش را از دست ندهد طرح تشکیل اتحادیه‌ای متشکل از قطر، بحرین و هفت امیرنشین سواحل خلیج‌فارس (امارات متحده عربی) را ارائه کرد. طرحی که به‌راحتی آب‌خوردن بحرین را جدا از سرزمین مادری‌اش می‌خواند. بحرین سال‌ها به دلیل خوش‌خدمتی به انگلستان به صورت عملی تحت سیطره ایران نبود؛ شهریور ۱۳۴۵ محمدرضا پهلوی در مصاحبه با روزنامه «گاردین» لندن گفته بود: «بحرین با توجه به اینکه ذخایر مروارید در سواحل آن به پایان رسیده است، از نظر ایران اهمیتی ندارد.» از این رو آن زمان محمدرضا پهلوی هم که توان مقابله با خواست بریتانیا را نداشت با رسمی دموکراسی خواهانه در دی‌ماه ۱۳۴۷، در دهلی نو بی‌آنکه تلاشی برای حفظ تمامیت ارضی ایران داشته باشد، از احترام به رأی مردم بحرین سخن گفت و تصریح کرد: «چنانچه مردم بحرین علاقه‌مند به الحاق به کشور من نباشند، ایران ادعای ارضی خود را نسبت به این جزیره پس خواهد گرفت!»

از آن زمان به بعد، قلم‌فرسایی و سخنان ساه درخصوص کم‌اهمیتی بحرین از طرفی و حتی کسب منافع بی‌شمار از طریق خوش‌خدمتی به اعراب آغاز شد.

به‌عنوان نمونه اسدالله علم در بخشی از خاطراتش می‌نویسد: «به شاه عرض کردم اینکه بگوییم بحرین بنابر حقوق قانونی از آن ماست، اما به جایی نمی‌رساند. اگر آن را به زور بگیریم، باید بر دوش‌مان خواهد بود و موردی برای اختلاف دائمی با عرب‌ها می‌شود. آن گذشته، بسیار هم گران خواهد بود، زیرا منابع نفتی بحرین درحال تمام شدن است!» علم در بخشی دیگر از خاطراتش استدلال‌های شاه را در توجیه جدایی بحرین این گونه نقل می‌کند: «اکثریت ساکنان آن جزیره عرب هستند و به زبان عربی سخن می‌گویند. به لحاظ اقتصادی مجمع الجزایر بحرین دیگر اهمیت ندارند، زیرا نفت آنجا تمام شده و صید مروارید نیز صرفه اقتصادی ندارد. از نظر اهمیت استراتژیکی و سوق‌الجیشی با وجود تسلط ایران بر تنگه هرمز، آن جزایر ارزشی ندارند؛ از جهت امنیتی هم حفظ آن سرزمین پرهزینه و مستلزم استقرار یکی، دو لشکر در آنجاست.» این استدلال‌ها درحالی است که فارغ از ضرورت حفظ تمامیت ارضی، اهمیت استراتژیک بحرین در خلیج‌فارس بر کسی پوشیده نیست.

عباس مسعودی، گرداننده وقت روزنامه اطلاعات و ستاتور شاهنشاهی نیز اردیبهشت ۴۹ در روزنامه اطلاعات نوشت: «بحرین از نظر منابع طبیعی وضعیت چشمگیری ندارد... در این سرزمین، مثل دیگر شیخ‌نشین‌ها، کشاورزی وجود خارجی ندارد. از سیر تا پیاز به قول معروف از سفیدی گچ تا سیاهی زغال خود را از خارج وارد می‌کنند.»

اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجه وقت نیز (۱ بهمن ۴۹) در گفت‌وگو با خبرنگار هفته‌نامه آمریکایی «لایف» گفت: «بحرین در حدود ۱۵۰ سال پیش از ما دور بود. چون انگلیسی‌ها گفتند از منطقه بایدبروند و ما برای اینکه خطری ایجاد نشود، گفتیم هرچه نظر اکثریت اهالی است و هرچه آنها تصمیم گرفتند برای ما هم قابل قبول است. برای حل این مسأله به سازمان ملل مراجعه شد و ما نظر اکثریت را قبول کردیم.»

امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر نیز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۰ در جلسه خصوصی و محرمانه کنگره حزب ایران‌نوین، در پاسخ به پرسشی درباره بحرین به این جملات بسنده کرد: «بحرین به مثابه یکی از دخترانِ ما بود که به این دختر شوهر کرد و رفت و چون عضوی از خانواده ما بوده، باید به‌مانند بزرگ هر خانواده از او پشتیبانی کنیم و خواهیم کرد!»

ناگفته پیداست تمام این بی‌ارزش‌خوانی‌های جدایی بحرین از ایران را می‌توان در سخنرانی محمدرضا پهلوی در جمع کارکنان وزارت امور خارجه (۲۴ دی ۱۳۴۸) جست‌وجو کرد. شاه در آن دیدار تصریح کرد: «انگلیس این جزیره (بحرین) را به ایران پس نخواهد داد و مسن نمی‌توانم چون دن کیشوت رفتار کنم!»

از این رو با تصمیمی از پیش تعیین‌شده، همه‌پرسی از مردم بحرین به نظرخواهی خلاصه شد و ویتوریا سی‌یاردی، با هیاتی به نمایندگی سازمان ملل، در ۲۹ مارس ۱۹۷۰ (۹ فروردین ۱۳۴۹) به مدت ۲۰ روز به بحرین رفت و نظرخواهی از مردم بحرین را آغاز کرد. نظرخواهی‌ای که حتی اسدالله علم نیز به صوری‌بودن رفراندوم بحرین تاکید کرد و نوشته است: «امنیت راجعبه بحرین با یکی از دوستان در منزل خود صحبت می‌کردیم. باید بگویم وضع نظرخواهی در آنجا خلاف اصول بود، یعنی رفراندوم نبود. سوال از جمعیت‌ها و باشگاه‌ها و اشخاص مختلف بود.»

سرانجام ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۹، استقلال بحرین در شورای امنیت سازمان ملل مورد تایید قرار گرفت. تاییدی که حتی اسدالله علم نیز با آنکه بر موافقت‌شان تاکید داشت، در خاطراتش نمی‌تواند احساس سرافکندگی از جدایی بحرین را کتمان کند و می‌گوید: «شورای امنیت به اتفاق، میل مردم بحرین را در داشتن استقلال کامل تصویب کرد. بالطبع ما هم‌صدا با اوفرلوت. خنده‌ام گرفته بود! گویندهٔ رادیوی تهران طوری با غرور این خبر را می‌خواند، که گویی بحرین را فتح کرده‌ایم!»

مجلس شورای ملی نیز ۲۲ اردیبهشت تنها با چهار مخالف که عضو حزب پان‌ایرانیست بودند- که بعدها مخالفت‌شان صوری، نمایشی و از سوی دولت دیکته‌شده عنوان شد- جدایی بحرین را تایید کرد. ۲۸ اردیبهشت هم با رأی هفت ۴۰ نماینده مجلس سنا، آخرین گام برای جدا شدن استان چهاردهم ایران برداشته شد. درنهایت ۲۳ مرداد ۱۳۵۰، بحرین به صورت رسمی اعلام استقلال کرد و بلافاصله پیام تبریک شاه ایران را نیز دریافت کرد!

۲۴ هزار مستشار آمریکایی در ایران

نفتی که امروز عربستان و دیگر کشورهای عرب حاشیه خلیج‌فارس برای آمریکا و انگلیس بازی می‌کنند و به‌عبارتی خرید و مصرف‌کننده سلاح‌های تولید کارخانه‌های غربی هستند، روزی برعهده ایران و حکومت پهلوی بوده است. محمدرضا پهلوی در دوران حکومت خود به‌ویژه از اواخر دهه ۱۳۴۰ به خریدهای بزرگ تسلیحاتی از آمریکا روی می‌آورد و شرایطی را ایجاد می‌کند تا علاوه‌بر پرداخت هزینه‌های سنگین تسلیحات نظامی، تعداد زیادی از مستشاران آمریکایی به بهانه نگهداری، تعمیرات و آموزش استفاده از این سلاح‌ها راهی ایران شوند. درحالی که هیچ‌گاه تکنولوژی تولید سلاح به ایران داده نشد، برای مثال در سال ۱۳۵۰ و فقط در یک مورد قرارداد، ایران مبلغ دو میلیارد دلاری برای خرید تسلیحات نظامی به آمریکا می‌پردازد و تقبل می‌کند که هزینه حضور مستشاران آمریکایی را نیز به کلی برعهده بگیرد. گزارش سنای ایالات متحده آمریکا درخصوص حضور مستشاران این کشور در دوران پهلوی در ایران حاکی از آن است که در سال ۱۹۷۲ قوی‌به ۱۶۰۰۰ آمریکایی تحت‌عنوان مشاور نظامی حکومت پهلوی در خاک ایران حضور دارند. این گزارش البته تاکید می‌کند که این رقم تنها ظرف چهار سال یعنی در سال ۱۹۷۶ به رقمی معادل ۲۴ هزار نفر می‌رسد که خود رقمی بسیار قابل توجه آن هم برای سال ۱۳۵۴ است. در گزارش مذکور البته آورده شده که تعداد مستشاران در ایران به‌واسطه خرید بیشتر سلاح از سوی پهلوی افزایش خواهد یافت و لذا این رقم تا ۱۹۸۰ رشد بیش از دوبراری را به خود می‌بیند و به ۶۰ هزار نفر خواهد رسید. همه اینها درحالی است که کل بودجه اختصاص‌یافته برای ارتش ایران در سال ۱۹۷۸ یعنی قوی‌به یک سال مانده به وقوع انقلاب اسلامی رقمی در حدود ۱۴۰ میلیارد ریال بوده است و در مقابل این رقم، در بودجه همان سال ذکر می‌شود که مبلغ ۱۷۰ میلیارد ریال برای تامین هزینه حضور مشاوران نظامی آمریکا در ایران اختصاص یابد. روزنامه فرانسوی «لوموند» در همان زمان و در گزارشی مهم می‌نویسد منافع واشنگتن ایجاب می‌کرد تهران قدرت کافی داشته باشد تا مانع اتحاد برخی کشورهای منطقه با شوروی شود. اتحادی که باعث به قدرت رسیدن شوروی در کشورهای خاورمیانه و محل تامین شدن نفت آمریکا می‌شد لذا مساله تامین انرژی برای آمریکا به خطر می‌افتاد. علاوه‌بر این در گزارش وزارت امور خارجه آمریکا در دهه ۱۹۷۰ درمورد ایران، آمده بود: «ایران در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا عنصر حیاتی و در موضع گیری دربرابر اتحاد شوروی عاملی بسیار ارزنده است. این کشور به علت موقعیت، منابع نفت و نفوذ سیاسی حائز اهمیت استراتژیک استثنایی است. آمریکا درصدد تعقیب سیاسی در ایران بوده که ثبات مستمر کشور، دولت و مسئولان آن را تضمین کند تا: الف) تشکیلات نظامی استراتژیک و دسترسی به نفت و بازارهایش را در اختیار آمریکا قرار دهد. ب) نقش سازنده منطقه‌ای با هدف محدود کردن شوروی در منطقه را ایفا کند که این سیاست در مجموع موفق بوده است.»

نفتی که هرگز ملی نشد!

از زمان کشف نفت در ایران چندین نوع از قراردادهای نفتی میان ایران و کشورهای خارجی امضا شده است. در اواخر سده ۱۲۰۰ شمسی و سال‌های ابتدایی ۱۳۰۰، این قراردادها امتیازی بود، مانند «رویتر»؛ که بر اساس آن خارجی‌ها نفت را کشف و استخراج می‌کردند و فروش آن را نیز برعهده داشتند و تنها هزینه مختصری به ایران می‌پرداختند. در سال‌های بعد قراردادها اندکی تغییر کرد و از زمان پهلوی‌ها با نوع جدید قراردادها اندکی سودی بیشتر نیز داشت اما اساس آنچه در قراردادهایی مدارسی اتفاق افتاده بود دوباره تکرار می‌شد. در اسفند ۱۳۲۹ نفت در ایران ملی می‌شود و انتظار می‌رود که بعد از این اتفاق قراردادها به کلی تغییر کند و سهم عاملانه‌ای از استخراج نفت به دولت و مردم ایران برسد، رویدادی که البته تا زمان انقلاب اسلامی هرگز اتفاق نمی‌افتد. تسهیل کننده این مسیر البته کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که به کلی آیت‌الله کاشانی و مصدق را کنار گذاشت و با وجود قانونی که قبلا تصویب شده بود، دوباره نفت به دامان انگلیسی و شرکت تازه‌اش که خود گرفته بود. علت هم چیزی نبود جز نارضایتی گسترده مردم از رژیم. مطلعیت که وقتی کارتر روی کار آمد، اصلاحاتی را به شاه دیکته کرد که باید در ایران اعمال می‌شد. دستور اجرای این اصلاحات هم نه به خاطر اینکه شاه از رقیب او حمایت کرده بود، بلکه به خاطر این بود که آمریکایی‌ها فهمیده بودند در ایران عن‌قریب انقلاب می‌شود.

شاه توصیه‌های کارتر را اجرا می‌کرد

یکی از نکاتی که شاه توصیه کردند این بود که شاه برای مانایی خود نباید این میزان تظاهر به آمریکایی بودن بکند؛ یعنی نباید شاه به وابستگی به آمریکا تکیه کند. البته نه شاه اراده و توان این را داشت و نه عملا مردم می‌پذیرفتند شاهی که با کودتای آمریکایی روی کار آمده، عاشق آمریکا نباشد! لذا اینها بیشتر ادا و اطوار است. آن چیزی که جلوی شاه ایستاد، امام و اندیشه انقلابی بود، نه آمریکایی که خودش شاه را سر کار آورده بود.

همانند رضاشاه که در اواخر دوران حکومت خود می‌گفت من با آلمان روابط خوبی دارم و از انگلیس فاصله گرفتم، اولی ساعت خروج او را هم انگلیسی‌ها تعیین کردند.

محمدرضا کائینی، پژوهشگر تاریخ معاصر:

بزرگ‌ترین مصداق نقض استقلال، روی کار آمدن پهلوی به واسطه انگلیس بود

محمدرضا کائینی، پژوهشگر تاریخ معاصر مصادیق زیادی از نفی استقلال در دوران پهلوی را ذکر می‌کند و معتقد است این وقایع مجموعه مهمی از عوامل را برای سقوط شاه فراهم آورد. او در گفت‌وگو با «فرهیختگان» جزئیاتی از این مصادیق را بیان و تشریح می‌کند که در ادامه از نظر می‌گذرد.

***

یکی از عوامل سقوط شاه زیر سوال رفتن استقلال کشور بود. از دیدگاه شما این نظر تا چه حدی درست است و چه مصادیقی دارد؟

برای پاسخ به این سوال ابتدا باید در مفهوم استقلال تاملی داشته باشیم، چراکه امروزه عده‌ای استقلال را بی‌معنا می‌دانند و می‌گویند دنیا به یک واحد یا به یک دهکده تبدیل شده است، بنابراین معنی ندارد کشوری داعیه استقلال داشته باشد. این روزها مجموعه کشورهای اروپایی همین‌طور فکر می‌کنند، اما واقعیت این است که در این مساله، یک پدیده را نمی‌توان نادیده گرفت و آن هویتی است که هر ملت و هر واحد انسانی در گذر زمان برای خود ساخته است. همه اینها را یکباره نمی‌توان از بین برد و گفت تنها یک فکر و یک ایده و یک هویت در دنیا وجود دارد و همه باید در ذیل آن باشند. معمولا نفع و ضررهای بزرگی پشت تئوری و نسخه‌های واحد برای دنیای امروز خوابیده است که نهایتا نفع آن به جیب کانون‌های قدرت می‌رود نه کشورهای ضعیف‌تر. شاید نفی استقلال و تئوری واحد برای اداره جهان صورت جدیدی برای استعمار نو باشد؛ از این جنبه که بتوانند کشورهای ضعیف‌تر را تحت تسلط خود درآورند، لذا شیوه جدیدی است.

به هر حال مبنای استقلال این است که هر ملتی هویت، فرهنگ و آداب و رسومی داشته و با اتکا به آن می‌تواند پیشرفت کند. به عبارت روشن‌تر همان‌طور که یک نوزاد، یک نوجوان و یک پیرمرد هریک غذای خاص خود را دارند، هر کشوری هم برای رشد و توسعه، تئوری و هویت خود را باید لحاظ کند و متناسب با آن باید برای کشور نسخه بپیچد.

حرف خیلی‌ها که در عصر مشروطه با این موج تجددگرایی مخالف بودند، همین است. مثلا مرحوم آخوند ملا محمدکاظم یزدی می‌گفت بهترین کباب که دهان همه را به آب می‌اندازد، اگر به نوزاد ۱۰ روزه بدهید، خفه خواهد شد و می‌میرد؛ نسخه‌ای که شما بپیچید‌اید، برای اینجا نیست.

یکی از مشکلات رژیم پهلوی که موجب انقلاب شد، بی‌توجهی به استقلال و هویت ملی بود و تلاش مذبوحانه برای از بین بردن پیشینه اعتقادی و عملی ایرانیان.

لذا اساسا به اینکه مردمی در این خطه هستند که ۱۴۰۰ سال پیش مسلمان شدند و آداب و فکر و تئوری دارند، با اینها زندگی کردند و براساس اینها تعلیم و تربیت، اخلاق و اقتصاد آنها شکل گرفته است، در زمان پهلوی توجهی به این مساله نشد و نسخه دیگری برای مردم ایران یعنی وابستگی کامل به غرب پیچیده شد.

لوایح بودجه دوران شاهنشاهی موید وابستگی ایران به غرب است

در میان این بحث نکته‌ای را جدای از بحث پهلوی؛ اخیرا حرف‌های با مصرف تبلیغاتی در سلطنت‌طلبان مطرح می‌شود مبنی بر اینکه شاه در سال‌های آخر شاّن استقلال‌طلبانه برای خود قائل بود و نمی‌خواست به آمریکایی‌ها باج بدهد و به همین علت هم او را برداشتند، اینها حتی واجبی وجهی از حقیقت نیست.

در توضیح این قسمت نکته بدیه باید بگویم تنها زمانی که ایران لایحه بودجه‌ای داشت که نشان می‌داد نقش زیاد اساس مراودات با نوع جدید قراردادها اندکی سهم ایران بیشتر شد اما اساس آنچه در قراردادهایی مدارسی اتفاق افتاده بود دوباره تکرار می‌شد. در اسفند ۱۳۲۹ نفت در ایران ملی می‌شود و انتظار می‌رود که بعد از این اتفاق قراردادها به کلی تغییر کند و سهم عاملانه‌ای از استخراج نفت به دولت و مردم ایران برسد، رویدادی که البته تا زمان انقلاب اسلامی هرگز اتفاق نمی‌افتد. تسهیل کننده این مسیر البته کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که به کلی آیت‌الله کاشانی و مصدق را کنار گذاشت و با وجود قانونی که قبلا تصویب شده بود، دوباره نفت به دامان انگلیسی و شرکت تازه‌اش که خود گرفته بود. علت هم چیزی نبود جز نارضایتی گسترده مردم از رژیم. مطلعیت که وقتی کارتر روی کار آمد، اصلاحاتی را به شاه دیکته کرد که باید در ایران اعمال می‌شد. دستور اجرای این اصلاحات هم نه به خاطر اینکه شاه از رقیب او حمایت کرده بود، بلکه به خاطر این بود که آمریکایی‌ها فهمیده بودند در ایران عن‌قریب انقلاب می‌شود.

تقسیم‌بندی استقلال دارای چه صورت‌هایی است؟

استقلال دو جنبه دارد؛ یک استقلال نظری و یک استقلال عملی. استقلال نظری تکیه بر داشته‌ها دارد و بر مبنای دینی، ملی، هویتی و تاریخی دیرین یک ملت است. این ملت در طول تاریخ یک زیستی داشته که موجب اصول و مبانی مشخص در طول تاریخ با حضور مرزهای معین شده است.

در درجه بعد استقلال عملی است؛ یعنی در عمل تحکم‌ناپذیری یک نظام و خودتاکیفی و خودبنیادی است.

مصادیقی هم دارید؟

ابتدایی‌ترین مصداق نقض استقلال این است که پدر او را انگلیسی‌ها آوردند و پسر را بار دال انگلیسی‌ها و باز دوم آمریکایی‌ها.

یکی از اصولی که انگلیسی‌ها برای انتخاب شاه جدید در نظر گرفته بودند این بود که وی شیفته دوازده امامی نباشد تا سلسله قاجار را از بین ببرد و جانشین احمدشاه شود. این مطلب جالب بود، مدتی به دنبال بزدان‌پناه رفتند و درنهایت دیدند رضاخان بهتر از او است. بزرگ‌ترین مصداق نقض استقلال نظری این است که رضاشاه اهل فکر نبود و در وجه استقلال عملی این است که پدر یعنی رضاشاه را آیرونساید تعیین و بر کشور مسلط کرد و درخصوص محمدرضا هم قوغی واسطه شد تا او به حکومت برسد. ماجرا هم این بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ انگلیسی‌ها از رضاشاه دل خوشی نداشتند و می‌خواستند پسر محمدحسن خان قاجار را بیاورند، ولی قوغی واسطه گری کرد و فرزند رضاشاه را آورد. تا اینجا مدیون انگلیس بودند و بعد هم در سال ۱۳۳۲ آمریکا محمدرضا پهلوی را دوباره به حکومت بازگرداند.

نقطه کانونی نفی استقلال مهم‌ترین خارجی‌ها در حکومت ایران بود

مصادیق دیگر در دوران پهلوی دوم به چه صورتی شکل می‌گرفت؟

پروسه نفی استقلال از خارج کلید می‌خورد، بنابراین مصداق اصلی و نقطه کانونی نفی استقلال همان مهم‌ترینی‌های خارجی است که از طریق انتخاب رضاشاه و تحمیل آن به کشور صورت گرفت. این یک بازتاب داخلی نیز دارد. رویکرد داخلی آن این بود که فرآیندی شکل بگیرد که با منافع دول خارجی سازگاری داشت. یعنی هرآنچه در حکومت اتفاق می‌افتاد، تامین‌کننده منافع خارجی‌ها باشد. از این رو لیست‌های انتخاباتی معمولا از سفارتخانه‌های خارجی و از همه بیشتر انگلیس و آمریکا درمی‌آمد و نخست‌وزیرها به صورت آشکار از طریق آنها انتخاب می‌شدند؛ مثلا دکتر امینی را آمریکایی‌ها تحمیل کردند که واضح و مشخص بود.

در آدم‌های دربار به جز نخست‌وزیر آدم‌های دیگری هم بودند که نقش‌های مهم ایفا کنند؟

طبیعی است وزیر دربار شاه که خیلی هم با او دوست بود و حتی بسیاری از مسائل خصوصی و اخلاقی محمدرضا را هم تامین می‌کرد، اسدالله علم بود. او ویدرش معتمد و از نزدیکان انگلیسی‌ها بودند. علم به دفعات در نوشته‌های خود تاکید می‌کند که به خاطر نفوذ وارتباط نزدیکی که با انگلیسی‌ها داشته، بسیاری از مسائل را حل می‌کرده است.

یا پزشک مخصوص شاه، دکتر عیادی نام داشت. عیادی هم با انگلیسی‌ها ارتباط خوبی داشتند و هم با اسرائیلی‌ها به خاطر بهایی بودن. ورود فرقه، بهائیت در بسیاری از ارکان که از نخست‌وزیری آغاز می‌شد و تا پایین ادامه داشت، نمادی از وابستگی است.

در قراردادهای مالی و خارجی نمود داشت؟

در تمام چیزها نمود داشت. آنهایک حکومت را سر کار نمی‌آوردند که به مردم ایران خدمت کرده باشد. قطعا منافع اولیه این رویکرد به دولت‌هایی می‌رسد که عامل آن بودند.

در قرارداد کنسرسیوم تنها سهم مختصری برای ایران بود

بعد از ۲۸ مرداد وقتی قرارداد کنسرسیوم را نگاه می‌کنید، می‌بینید که عملا علاوه‌بر بازگرداندن حقوق انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها هم سهم عمده‌ای در نفت ایران پیدا کردند و نفت اگر به‌عنوان تنها یا مهم‌ترین عامل ایجاد بضاعت مالی برای دولت ایران مطرح باشد، آمریکا و انگلیس نفع بیشتری از این بردند و طبعا چیزی در حد کمیسیون و حق‌العمل و مختصر به ایرانی‌ها داده می‌شد.

خود حدیث مفصل بخوانید که در قراردادهای دیگر چه اتفاقی رخ می‌دهد. به هر حال آنچه ایران برای عرضه از حیث قدرت داشت همین نفت بود و بعد از یک دوره مبارزه طولانی از شهریور ۲۰ تا مرداد ۳۲ که نفت را ملی کرده بود، عملا تقدیم انگلیس و آمریکا شده بود.

نفت روی کاغذ ملی شد

یعنی نفت ملی نشده بود؟

نفت روی کاغذ ملی شد و در عمل ملی نشد و تا پیروزی انقلاب اینچنین بود. ایرانی‌ها با مبارزات پیگیر خود توانستند پنجه در پنجه انگلیس بیندازند و نفت را در کاغذ و در شعار از آن خود بخشی، اما به دلیل عناد دولت انگلیس در تحریم نفت ایران و البته بخشی از بی‌تدبیری‌های دکتر مصدق پروسه ملی شدن نفت عملا به نتیجه نرسید و مجددا بعد از ۲۸ مرداد انگلیس و شریک تازه‌ای به نام آمریکا نفت را به چنگ آوردند که تا پیروزی انقلاب این فرآیند ادامه داشت.

دلایل ۳ گانه حمایت شاه از اسرائیل

یکی از مصادیق این ماجرا همراهی ایران با اسرائیل به سفارش آمریکا بود. این اتفاق چه وجوهی داشت؟

واقعیت این است که رویکرد شاه در مقابل اسرائیل اولا به دلیل یک سلسله تئوری‌سازی‌ها بود که درمورد حمایت کوروش از یهودیان و همچنین مراوده با یهودیان در طول تاریخ بود. دوما اینکه اعراب به خاطر اینکه بخشی از امت اسلامی محسوب می‌شدند و اسلام‌ستیزی و نمادهای فرهنگی و سیاسی اسلامی چندان مورد علاقه رژیم نبود و منافع عملی برای رژیم شاه نداشتند، برخلاف رابطه با اسرائیل طبیعی است که شاه طرفدار اسرائیل است. سوم اینکه سیاست کلی آمریکا و حتی انگلیس در مورد اسرائیل تقویت این رژیم در خاورمیانه و منطقه بود و شاه هم چاره‌ای جز حرکت در این مدار کلی نداشت. این رویکرد و سیاست شاه در کلیت جهان عرب و اسلام بازتاب بسیار بدی داشت و حتی به ایران نیز انعکاس‌اش را هم داشت. در صورتی که ایرانیان به لحاظ دین و اعتقادات همواره خیلی خوبند و مسیحی یا اعراب خواسته یا ناخواسته برقرار می‌کردند. به همین دلیل رابطه امام با جنبش‌های عربی به‌ویژه در مساله دفاع از فلسطین رابطه‌ای صمیمی و نزدیک بود و آنها هم هرچه نهضت امام پیش می‌رفت، شادتر و پرانگیزه‌تر می‌شدند و بعد از پیروزی انقلاب بخش زیادی از کشورهای اسلامی تحت قلمرو نظری و نفوذ معنوی امام قرار گرفتند.

در جایی نفت اسرائیل را شاه تامین می‌کند. این درست است؟

بله. فروش نفت به اسرائیل و مراودات امنیتی با اسرائیل یکی از بدیهی‌ترین رویکردهای رژیم شاه بود. هم در عرصه اقتصادی و هم از سوی دیگر ارتباط تنگاتنگ و ایجاد دستگاه امنیتی شاه به واسطه اسرائیلی‌ها بود. بسیاری از شیوه‌هایی که در دستگاه امنیتی شاه به کار گرفته می‌شد، معلول آموزش‌های خود اسرائیل بود تا حدی هم موفق در سرکوب رویکردهای مسلحانه با همان شم امنیتی اسرائیلی بودند، منتها مساله این بود که اساسا انقلاب نتیجه رویکردهای گروه‌های مسلح نبود و نهایتا با خیزش گسترده مردمی و با رهبری امام به پیروزی رسید.

۲۴ هزار مستشار آمریکایی در ایران

نفتی که امروز عربستان و دیگر کشورهای عرب حاشیه خلیج‌فارس برای آمریکا و انگلیس بازی می‌کنند و به‌عبارتی خرید و مصرف‌کننده سلاح‌های تولید کارخانه‌های غربی هستند، روزی برعهده ایران و حکومت پهلوی بوده است. محمدرضا پهلوی در دوران حکومت خود به‌ویژه از اواخر دهه ۱۳۴۰ به خریدهای بزرگ تسلیحاتی از آمریکا روی می‌آورد و شرایطی را ایجاد می‌کند تا علاوه‌بر پرداخت هزینه‌های سنگین تسلیحات نظامی، تعداد زیادی از مستشاران آمریکایی به بهانه نگهداری، تعمیرات و آموزش استفاده از این سلاح‌ها راهی ایران شوند. درحالی که هیچ‌گاه تکنولوژی تولید سلاح به ایران داده نشد، برای مثال در سال ۱۳۵۰ و فقط در یک مورد قرارداد، ایران مبلغ دو میلیارد دلاری برای خرید تسلیحات نظامی به آمریکا می‌پردازد و تقبل می‌کند که هزینه حضور مستشاران آمریکایی را نیز به کلی برعهده بگیرد. گزارش سنای ایالات متحده آمریکا درخصوص حضور مستشاران این کشور در دوران پهلوی در ایران حاکی از آن است که در سال ۱۹۷۲ قوی‌به ۱۶۰۰۰ آمریکایی تحت‌عنوان مشاور نظامی حکومت پهلوی در خاک ایران حضور دارند. این گزارش البته تاکید می‌کند که این رقم تنها ظرف چهار سال یعنی در سال ۱۹۷۶ به رقمی معادل ۲۴ هزار نفر می‌رسد که خود رقمی بسیار قابل توجه آن هم برای سال ۱۳۵۴ است. در گزارش مذکور البته آورده شده که تعداد مستشاران در ایران به‌واسطه خرید بیشتر سلاح از سوی پهلوی افزایش خواهد یافت و لذا این رقم تا ۱۹۸۰ رشد بیش از دوبراری را به خود می‌بیند و به ۶۰ هزار نفر خواهد رسید. همه اینها درحالی است که کل بودجه اختصاص‌یافته برای ارتش ایران در سال ۱۹۷۸ یعنی قوی‌به یک سال مانده به وقوع انقلاب اسلامی رقمی در حدود ۱۴۰ میلیارد ریال بوده است و در مقابل این رقم، در بودجه همان سال ذکر می‌شود که مبلغ ۱۷۰ میلیارد ریال برای تامین هزینه حضور مشاوران نظامی آمریکا در ایران اختصاص یابد. روزنامه فرانسوی «لوموند» در همان زمان و در گزارشی مهم می‌نویسد منافع واشنگتن ایجاب می‌کرد تهران قدرت کافی داشته باشد تا مانع اتحاد برخی کشورهای منطقه با شوروی شود. اتحادی که باعث به قدرت رسیدن شوروی در کشورهای خاورمیانه و محل تامین شدن نفت آمریکا می‌شد لذا مساله تامین انرژی برای آمریکا به خطر می‌افتاد. علاوه‌بر این در گزارش وزارت امور خارجه آمریکا در دهه ۱۹۷۰ درمورد ایران، آمده بود: «ایران در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا عنصر حیاتی و در موضع گیری دربرابر اتحاد شوروی عاملی بسیار ارزنده است. این کشور به علت موقعیت، منابع نفت و نفوذ سیاسی حائز اهمیت استراتژیک استثنایی است. آمریکا درصدد تعقیب سیاسی در ایران بوده که ثبات مستمر کشور، دولت و مسئولان آن را تضمین کند تا: الف) تشکیلات نظامی استراتژیک و دسترسی به نفت و بازارهایش را در اختیار آمریکا قرار دهد. ب) نقش سازنده منطقه‌ای با هدف محدود کردن شوروی در منطقه را ایفا کند که این سیاست در مجموع موفق بوده است.»

اتحاد استراتژیک با رژیم صهیونیستی

سیاست خارجی ایران که البته تجارت بین‌المللی هم جزئی از آن است یکی از نقاطی است که به‌سادگی نمایی از وابستگی دوران پهلوی را روایت می‌کند، جایی که دقیقا برخلاف تمامی هنجارهای سنتی و دینی مردم ایران، رژیم پهلوی با اسرائیل روابط بسیار حسنه‌ای برقرار می‌کند و حتی کار به جایی می‌رسد که در مقابل اعراب به حمایت از اسرائیل برخاسته و باعث پیروزی این رژیم اشغالگر در مقابل اتحاد کشورهای عربی می‌شود. این حمایت سوای دلایل داخلی در ادامه سیاست آمریکا و انگلیس در خاورمیانه تعریف می‌شد و طبیعتا شاه ایران نیز نمی‌توانست از این سیاست کلی تبعیت نکند. ماجرا اما از اسفند ۱۳۲۸ یعنی چند ماه بعد از به رسمیت شناختن اسرائیل توسط سازمان ملل شروع می‌شود، جایی که دولت ایران در زمان نخست‌وزیری محمد ساعد مراغه‌ای به صورت رسمی اطلاعیه می‌دهد و اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد. بعد از این اطلاعیه که در ۲۸ اسفندماه صادر می‌شود اسرائیل به صورت رسمی سفارت خود را در ایران تاسیس می‌کند و روابط این دو تعمیق می‌شود. با حضور دولت مصدق در نخست‌وزیری، در میانه تیر ۱۳۳۰ بر اساس خواست عمومی دولت مصدق اطلاعیه قبلی را لغو و سفارت این رژیم را در تهران تعطیل می‌کند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اما دوباره روابط ایران با اسرائیل از سر گرفته و روابط دو رژیم بیش از پیش تعمیق شد. در این زمان ایران نیز نماینده‌گی خود در تل‌آویو را تاسیس می‌کند و هیاتی از نزدیک‌ترین افراد به محمدرضا پهلوی را در آن مستقر می‌سازد. از طرف دیگر مئیر عزری، اولین سفیر اسرائیل در تهران از دست شاه ایران نشان درجه دوم تاج گرفت و مشخص شد که روابط چقدر حسنه شده است. در این مدت و تنها ظرف ۱۰ سال دیوید بن گوریون، گلدامایر، اسحاق رابین، منا